

روایت «خسرو خورشیدی» از دره‌ای که سبز بود

مرثیه برای درختی که به پهلوافتاده

پرویز براتی



مجسمه‌ساز پرویز براتی

می‌گویند آبارتمان‌سازی شده با آسانسور! اصلا هیچ جای دنیا این‌طوری نیست. معماری‌مان را راحت به معماری قرن هجدهم و نوزدهم اروپا فروختیم که اصلا دیگر منسوخ شده الان! هیچ شهرسازی نمی‌آید برود دنبال معماری‌ای که منسوخ شده. یک چیز مدرن، یک چیز آپ‌تودیت قشنگ می‌گذارد. می‌خواهد مردم، درش راحت زندگی کنند. راحتی شمیران را ما با این آبارتمان‌سازی‌ها از بین بردیم. امروز جز یک‌مشت ساختمان‌های بدون هویت چیزی نمی‌بینیم. باغ‌هایی با درختان چندین‌صدهاله را قطع کردیم و در بافت قدیمی همان کوچه‌باغ‌ها این بناهای بی‌هویت را جایگزین کرده‌ایم و ما اکنون به هنگام دیدن از بلندی‌های الهیه با افسوس فراوان با خود می‌گوییم «دره من چقدر سبز بود»، الان شما هر ساعتی از شب توی کوچه‌باغ‌هایی که در آنها آسمانخراش ساختند حرکت کنید، دچار معضلید. همه یک‌طرفه، همه پر از ترافیک، همه چیز. شمیران از همه مهم‌تر ریه تهران بود، ریه ورامین و شهر ری بود. البته معتقدم زمانه را نمی‌شود متوقف کرد. آدم واپس گرایی نیستم. ولی با یک شهرسازی درست می‌شد شهر بهتری ساخت. ای‌کاش شهرسازان و معماران ما، که به ناگزیر در جریان توسعه شهرسازی قرار داشتند با دانش خود و با تکنیک پیشرفته جهان امروز یک شهرسازی مدرن با معماری مدرن در بلندی‌های کوه بی‌بی‌شهربانو مقدس بنا می‌کردند تا هم حرفی در جهان امروز برای معماری و شهرسازی داشتند و هم از آن شهر مدرن چشم‌اندیزی بس باعظمت و زیبا که خداوند بزرگ به ما ارزانی داشته بود و قیمتی برای آن نمی‌توان گذاشت، می‌دیدیم. عظمت آن دشت پهناور با درختان چندین ساله خود و موقعیت جغرافیایی‌اش خنکای خود را تا اعماق آن شهر مدرن به ما ارزانی می‌داشت. این عظمت را هنوز از بلندی‌های قصرفیروزه و کوه بی‌بی‌شهربانو مقدس به‌خوبی می‌توان دید. و بدین‌ترتیب عقده ابدی جنوب شهرنشینی و شمال شهرنشینی را هم از میان برمی‌داشتیم. اما چطور بی‌رحمانه ریه و شش دشت پهناور تهران را تا دوردست‌های شهری و ورامین از میان برداشتیم. درواقع درختان خودمان را به صلیب کشیدیم، به خاطر همین هوس‌های زمینی.

چند سطر درباره مجسمه‌های مسعود اخوان جم

تندیس‌های دنیای معاصر

درک، همزیستی و تغییر مبانی زیباشناختی برای دنیای جدید بدل کرد؛ دنیایی که یادمان‌های خود را نه در جلوه بصری، بلکه در مبانی کشف معنا از دل مواد می‌یابد.

اگر از این منظر به مجموعه «قدرت» مسعود اخوان‌جم که این‌روزها در گالری اصلی فرهنگسرای نیاوران به نمایشاست، بنگریم در می‌یابیم که آثار او درصدد کشف دوباره نمادهایی هستند که پدیدارشناسی خود را از دل متریال‌های روزآمد می‌گیرند و در پی ایجاد همکام‌شدن کهن‌الگوها با متریال‌های معاصر زندگی مردم هستند.

با نگاهی اجمالی به آثار اخوان‌جم با دو منظر روبه‌رو هستیم، نخست موضوع گفتمان مواد. او آثارش را با متریال استیل می‌سازد؛ ماده‌ای که تنها یک سده از کشف آن می‌گذرد و شیوه کاربردی آن در دنیای زندگی مدرن هرگز از یک ماده مصرفی، پرمعناتر نبوده است. استیل پس از کشف آن در نیمه‌نخست قرن بیستم همواره در جامعه مصرفی کارایی یافته و هرگز جنسیتی برای گفتمان‌های پرقدتر در زمینه‌های هنری ایجاد نکرده و اگرچه گاهی در قالب حجم‌هایی نیز به‌کار گرفته شده اما همواره «کیچ»‌بودن را نیز با خود یدک کشیده است.

حال اخوان‌جم به این ماده شکل معنایی‌ای براساس کهن‌الگوها و نمادواره‌های باستانی داده، یعنی از ماده‌ای کیچ در پی ارایه کهن‌الگوها و تاپوهای باستانی مانند شیر، گاو نر، ققنوس، عقاب، عقرب و خرس زده است. این نمادهای که در فرهنگ‌های باستانی نوعی از ظواهر پنهانی انسان تلقی می‌شدند، حال در ظاهری پرزرق‌وبرق

زمانی که برای ساختن همین مجسمه‌ها به بومهن می‌رفتم، می‌دیدم در جاده بومهن بالای کوه آبارتمان‌سازی شده. این کار غلط است. شما بیابید برای این بومهنی که دارد نابود می‌شود یک پلان قشنگ بگذارید تا بتوانید آن را نجات بدهید، تا خصوصیت حومه خودش را حفظ کند. اگر آبارتمان‌سازی هم آنجا می‌شود بر اساس خصوصیت مبای بومهن باشد. بله، این نمایشگاه یک مرثیه است. تمام آهن‌هایی که در مجسمه‌ها در هم تنیده‌شده برایم تنه یک موجود زنده است.

سفوفنی چوب و آهن

مجسمه‌ها و حجم‌های خورشیدی در این نمایشگاه در دو بخش به نمایش درآمده‌اند. بخش اول شامل مجسمه‌هایی است که در آنها چوب و آهن به‌عنوان نماد درخت و ساختمان به کار رفته. آهن‌هایی که روی چوب‌ها قرار گرفته‌اند، تداعی‌کننده اسکلت ساختمان‌ها، داربست‌های فلزی و برج‌ها هستند. یکی از مجسمه‌ها درختی مصلوب را به تصویر می‌کشد. هنرمند با قراردادن شمع‌هایی گرداگرد مجسمه‌ها، صحنه سوگواری بر درختان نابودشده را بازسازی کرده است.

تنه درختان را از کجا تهیه کرده‌اید؟

ساعت‌ها دنبال این تنه‌ها گشته‌ام. اینجا و آنجا. اینقدر شیشه‌شان شدم که هر قیمتی می‌دادند می‌خریدم. واقعا بیان مرگ است این کارها. باور کنید شاید تا صبح سه یا چهار ساعت بیشتر نمی‌خوایدم تا بتوانم اینها را بسازم، تا حرفی داشته باشم برای گفتن.

ک جقدر تهیه و آماده‌سازی این کارها زمان برده است؟

والله نمی‌توانم بگویم چقدر؛ برای اینکه تمام وقت فکرم دنبال‌شان بوده. به سال می‌کشد؛ به سال‌ها نمی‌کشد. شاید ۱۰ماه مرتب کار کردم. مرتب اسکیس کشیدم. بعد، پنج، شش‌ماهی هم اقدام‌دم در کار تهیه‌اش. اتودهای آهن را که آماده کردم، دنبال تنه بودم. کار دشواری بود؛ برای اینکه چندین‌بار رفتم ولی موفق نشدم. حتی یکبار هم با کمک خانم و آقای ساسانی رفتم برای تهیه تنه درختان، بازهم موفق نشدم برای اینکه دور بود. بعد طرف‌های شهریار رفتم. آنجا دوستی داشتم که آهن‌ها را بردم برای برش.

این نمایشگاه در دو قسمت برپا شده. یک بخش مرثیه‌ای است بر ویرانی تهران قدیم و بخش دیگر مجسمه‌ها. اینها به

هم ربطی دارند؟

نه، آن بخش اصلا ارتباطی به بخش دیگر ندارد. مجسمه‌های بخش دوم

نمایشگاه کارهایی آرتیستیک‌اند. ولی این بخش که عنوان نمایشگاهم شده، چیزی بود که ذهنم را آزار می‌داد.

پرسوناژهای تئاتری

با مجسمه‌ساز همراه می‌شویم تا بخش دیگر نمایشگاه را نشان‌مان دهد. او در این بخش، نگاهی به پرسوناژهای تاریخی تئاتر از قبیل کلادیا‌تور، دُن کیشوت و... انداخته است. به تعبیر یحیی فیوضی معمار، آدم با دیدن کارهای خورشیدی، یاد نمایشنامه «شش شخصیت در جست‌وجوی نویسنده» پیر اندللو می‌افتد. انکار این مجسمه‌ها می‌خواهند از خالق‌شان بپرسند که او با آنها چه کرده است؟ این آثار ترکیبی از سیمان سفید، خاک سنگ و پایه ماشه هستند. دو تا از مجسمه‌ها در نگاه اول، کارهای زاگومتی رانداعی می‌کنند اما در آنها که دقیق می‌شویم، می‌بینیم صورت‌هایشان، آناتومی دارد. جنس‌شان از پایه ماشه است.

میزانسن دره

«امروز چیزی از این درّه رفت که دیگر بر نمی‌گردد.» این جمله را زمانی جان فورد از زبان کشیش فیلمش بر زبان راند. جمله، در نگاه اول شعاری است. این‌روزها خیلی کسان، مدام بر طبیعت ازدست‌رفته، مرثیه‌سرایی می‌کنند. از آن روایای شیرین و این شهر پراضطراب می‌گویند. مهم گذاشتن دره در میزانشنی غیرشعاری است؛ همان راهی که امثال خورشیدی در پیش‌گرفته‌اند. سنت‌ها محترم‌اند، اما باید به استقبال آینده بهتر رفت. ***

نمایشگاه «دره من چقدر سبز بود» تا آخر اسفند در گالری حنا به نشانی خیابان دولت، بلوار کاوه، خیابان اخلاقی شرقی، خیابان جهانتاب، کوچه بیگلربیور شرقی، پلاک ۱۹ از ساعت ۱۶ تا ۲۰ بعدازظهر، همه‌روزه به‌غیراز پنجشنبه‌ها برپاست.

•عنوان مطلب نام کتاب زنده‌یاد غلامرضا بروسان است.



سطرهایی درباره نمایشگاه خسرو خورشیدی

دره‌من چقدر سبز بود

پری شیخ‌الاسلامی

مهم‌ترین دغدغه خسرو خورشیدی، طراح، معمار و عاشق ایران، محیط‌زیست و زیست‌بوم ما ایرانی‌هاست. او چندی قبل هم در سیاه‌قلم‌های خود که تحت عنوان «آن روزگاران تهران» از انتشارات کتابسرا به چاپ رسید، تهران قدیم و فراموش‌شده‌ای را به یادمان آورد؛ تهرانی سرشار از باغ‌ها، کافه‌ها و محلاتی که دیگر جز نشانی از آن نمانده است.

اکنون نیز چندی است که نمایشگاهی از مجسمه‌ها و چیدمان‌های خورشیدی تحت‌عنوان «دره من چقدر سبز بود»، به همت نگارخانه حنا در تهران برپاست. با مشاهده آثار خورشیدی می‌توان دید که او از به‌صلیب‌کشیده‌شدن انسان همان‌قدر متأثر است که از تخریب و مصلوب‌کردن درختان.

چیدمان به‌ظاهر دوپاره نمایشگاه، با ظرافت بازتاب‌دهنده نگرانی‌های همیشگی خورشیدی است. از یک‌سو پیکره‌های آش‌ولاش‌شده انسان‌ها که به کمک میله‌های فلزی فعلا استوارند و از دیگرسو طبیعتی حصارشده در خدمت انسان مخرب.



در معرفی‌نامه ارایه‌شده «دره من چقدر سبز بود» به نکات قابل‌توجه و تأمل‌برانگیزی اشاره دارد: «ای‌کاش شهرسازان و معماران ما که به‌ناگزیر در جریان توسعه شهرسازی قرار داشتند با دانش خود و با تکنیک پیشرفته جهان امروز یک شهرسازی مدرن با معماری مدرن در بلندی‌های کوه بی‌بی‌شهربانو مقدس بنا می‌کردند تا هم حرفی در جهان امروز برای معماران و شهرسازان داشتند و هم از آن شهر‌مدرن، چشم‌اندازی بس باعظمت و زیبا

که خداوند بزرگ به ما ارزانی داشته بود و قیمتی برای آن نمی‌توان گذاشت، می‌دیدیم. بی‌شک عظمت آن دشت پهناور با درختان چندین‌ساله خود و موقعیت جغرافیایی‌اش خنکای خود را تا اعماق این شهر مدرن به ما ارزانی می‌داشت و به‌این‌ترتیب عقده ابدی جنوب‌شهرنشینی و شمال‌شهرنشینی را از میان برمی‌داشتیم. اما چطور بی‌رحمانه ریه و شش‌دشت پهناور تهران را تا دوردست‌های شهر ری و ورامین از میان برداشتیم. درواقع درختان خودمان را به صلیب کشیدیم به‌خاطر همین هوس‌های زمینی.»

کتاب‌های کودک در این سال‌ها خوانده‌اید؟

گلستان: نه، سال‌ها از کتاب کودک دور بودم چون بچه‌هایم بزرگ شدند

و الان چون نوه دارم، دوباره کتاب کودک می‌خوانم. اما اغلب کتاب‌های موجود در بازار خیلی بد هستند و بیشتر آنها اصلا برای کودک نیستند. نوه من تهران زندگی نمی‌کند و هروقت به تهران می‌آید، سعی می‌کنم برنامه‌های فرهنگی هنری برای او در نظر بگیرم. تصمیم می‌گیرم او را به تئاتر ببرم، اما این تئاترها اصلا مناسب کودک نیستند. آدم‌های بزرگ حرف‌های جدی را فقط به صورت محاوره‌ای ادا می‌کنند و به عنوان کار کودک تحویل ما می‌دهند. تیستوی سبزانگشتی را که اجرا کردند، خیلی خوب بود و زبان خوبی داشت. اما چندتئاتر دیگری که دیدم، اصلا مناسب کودکان نبود.

کتاب‌های کودک چطور هستند؟

گلستان: کتاب هم همین‌طور. اصلا برای بچه‌ها نوشته نشده‌اند. حتی کلماتشان مناسب بچه‌ها نیست. تنها چیزی را که مناسب آنها دیده‌ام، مجله‌ای به نام نبات و نبات‌کوجولو است که من نمی‌دانم چه کسانی آن را منتشر می‌کنند. اما کاملا مناسب بچه‌ها و واقعا برای آنهاست. اما کتاب‌های قصه کلمات سختی دارند که بچه‌ها نمی‌فهمند.

ک تصویرگری چه؟

گلستان: تصویرگری‌ها خیلی خوند و هنرمندان تصویرگر خیلی خوب در این زمینه کار کرده‌اند.

ک حرف دیگری ندارید؟

گلستان: امید دارم مردم از این کتاب خوششان بیاید. این کتاب هیچ ادعایی جز تقدیم چندلحظه سرخوشی به خواننده ندارد.

کتاب‌های کودک چطور هستند؟

گلستان: کتاب هم همین‌طور. اصلا برای بچه‌ها نوشته نشده‌اند. حتی کلماتشان مناسب بچه‌ها نیست. تنها چیزی را که مناسب آنها دیده‌ام، مجله‌ای به نام نبات و نبات‌کوجولو است که من نمی‌دانم چه کسانی آن را منتشر می‌کنند. اما کاملا مناسب بچه‌ها و واقعا برای آنهاست. اما کتاب‌های قصه کلمات سختی دارند که بچه‌ها نمی‌فهمند.

ک تصویرگری چه؟

گلستان: تصویرگری‌ها خیلی خوند و هنرمندان تصویرگر خیلی خوب در این زمینه کار کرده‌اند.

ک حرف دیگری ندارید؟

گلستان: امید دارم مردم از این کتاب خوششان بیاید. این کتاب هیچ ادعایی جز تقدیم چندلحظه سرخوشی به خواننده ندارد.

ادامه از صفحه ۱۰

صمد، عاقبت به‌خیر شد

در این کتاب همه‌چیز دموکراتیک بود؛ همه ما حرف یکدیگر را شنیدیم. تصویرها در روز رونمایی به صورت عکس قاب‌شده در گالری گلستان نمایش داده می‌شود و همه می‌توانند اصل آثار را مشاهده کنند. در مورد ناشر نیز باید بگویم خیلی من و قصه را درک کردند و وقتی قصه را خواندند، استقبال کردند و گفتند هرکاری از دستشان ساخته است انجام می‌دهند.

گرگانی: نکته جالب در مورد این کتاب این است که کتاب ماهی سیاه کوجولو با تصویرسازی فرشید مقالی را هم نشر نظر منتشر کرده و حالا ادامه ماهی سیاه کوجولو را هم همین نشر انجام می‌دهد.

ک شما کدام کتاب را بیشتر دوست دارید؟

گلستان: آقای مقالی استاد هستند و اصلا نمی‌توان این دوکتاب را از لحاظ تصویرسازی با هم مقایسه کرد. دومدیوم کاملا متفاوت دارند. کسانی که این کار جدید را دیده‌اند، به علت بدعتی که در آن هست، دوستش دارند. قصه ماهی سیاه کوجولو با ما و بچه‌های ما و حالا نوه‌های ما همراه بوده. داستان من ادامه آن متن قبلی با یک پایان خوش است.

ک نوشتن کتاب چقدر طول کشید؟

گلستان: ایده را یک‌ساعته روی کاغذ آوردم و دوسه‌هفته‌ای آن را پرداخت کردم. این متن دغدغه من شده بود و آن را روی میز کارم گذاشته بودم و در رفت‌وآمدها در آن تغییراتی می‌دادم. نوشته من خیلی ساده است و فقط یک ایده قشنگ دارد که صمد به دنبال ماهی خود می‌رود. باید پرداخت ساده‌ای می‌شد و من هم همین کار را کردم. هیچ چیزی با عنوان پیغام، تعهد... در آن نیست و تنها چیزی که خواننده بعد از خواندن کتاب به آن فکر می‌کند، می‌تواند این باشد که دوستی خوب بسیار مغتنم است و می‌طلبد آدم بقای آن، خود را به آب برزد.

ک این ایده در همان لحظه که ناشر به شما پیشنهاد داد کتاب کودک بنویسد، ایجاد شد؟

گلستان: دقیقا در همان لحظه که تلفن را زمین گذاشتم فکر کردم چه بنویسم که این ایده به ذهنم رسيد. حتما آن زمان‌هایی که برای بچه‌هایم این قصه را می‌خواندم، این فکر در پس ذهن من جا خوش کرده بوده که چرا این‌دو از هم جدا شده‌اند. چرا صمد بهرنگی ماهی را از خودش جدا کرد؟ نویسنده او بود و ماهی‌اش را تنها به قعر اقیانوس فرستاد. این موضوع پس ذهن من بود که چرا این دو نفر که یکدیگر را دوست داشتند، از هم جدا شدند و خواستم آنها را به هم برسانم.

ک در انتهای داستان شما می‌فهمیم صمد عاقبت خوشی هم برای ماهی‌اش در نظر نگرفته بود.

گلستان: او ماهی را به دریا فرستاد که آزاد و رها باشد. ولی هم خودش و هم ماهی تنها ماندند. این ماهی تنها و عمگین در قعر اقیانوس مانده و وظیفه ما بود که او را شاد کنیم.

نعمیانی: من احساس می‌کنم با این داستان، صمد عاقبت به‌خیر شد. **گلستان:** دقیقا صمد عاقبت به‌خیر شد. دست راستش زیر سر ما.

نعمیانی: من داستانی تعریف می‌کنم که ربط زیادی به این داستان ندارد. حدود سال ۷۱ نمایشگاه آسیایی تصویرگری در تهران برگزار شد که ظاهرا اولین دوره آن بود. من شش‌هفت‌ساله بودم و پدرم من را به نمایشگاه برد. این اتفاق شدیدا در ذهن من بود و بعد ارتباطم با تصویرگری تا پروژه این کتاب قطع شد. آن سال مدیریت نمایشگاه تصویرگری را آقای بهمن‌پور برعهده داشت و الان هم که من این کتاب را تصویرسازی می‌کنم، باز انتشار آن زیر نظر ایشان است. این برای من اتفاق جالبی بود. ضمن اینکه من هرگز فکر نمی‌کردم روزی کار تصویرسازی انجام دهم.

ک نکته دیگری هست که دوست داشته باشید بگویید؟

گرگانی: خیلی خوشحالم که در این مجموعه بودم با اینکه نقش کمی داشتم.

نعمیانی: نه، نقش گلریز خیلی مهم بود. ما بسیار نگران بودیم چون تصاویر بسیار شلوغ بود و من با گلریز که صحبت کردم، می‌گفت در تصویرسازی باید جا برای متن باشد ولی کار ما یک تجربه عکس بود و قسمت‌هایی خلوت می‌ماند که لزوما برای نوشته مناسب نبود. مهم بود که چطور متن به تصویر اضافه شود که به یکدیگر لطمه نزنند.

گلستان: واقعا این کتاب همه‌چیزش با دوستی و درک و توافق انجام شد. همه سعی داشتیم همدیگر را درک کنیم و راجع‌به حرف یکدیگر فکر می‌کردیم.

ک شما کتاب‌های کودک را در این سال‌ها خوانده‌اید؟

گلستان: نه، سال‌ها از کتاب کودک دور بودم چون بچه‌هایم بزرگ شدند و الان چون نوه دارم، دوباره کتاب کودک می‌خوانم. اما اغلب کتاب‌های موجود در بازار خیلی بد هستند و بیشتر آنها اصلا برای کودک نیستند. نوه من تهران زندگی نمی‌کند و هروقت به تهران می‌آید، سعی می‌کنم برنامه‌های فرهنگی هنری برای او در نظر بگیرم. تصمیم می‌گیرم او را به تئاتر ببرم، اما این تئاترها اصلا مناسب کودک نیستند. آدم‌های بزرگ حرف‌های جدی را فقط به صورت محاوره‌ای ادا می‌کنند و به عنوان کار کودک تحویل ما می‌دهند. تیستوی سبزانگشتی را که اجرا کردند، خیلی خوب بود و زبان خوبی داشت. اما چندتئاتر دیگری که دیدم، اصلا مناسب کودکان نبود.

ک کتاب‌های کودک چطور هستند؟

گلستان: کتاب هم همین‌طور. اصلا برای بچه‌ها نوشته نشده‌اند. حتی کلماتشان مناسب بچه‌ها نیست. تنها چیزی را که مناسب آنها دیده‌ام، مجله‌ای به نام نبات و نبات‌کوجولو است که من نمی‌دانم چه کسانی آن را منتشر می‌کنند. اما کاملا مناسب بچه‌ها و واقعا برای آنهاست. اما کتاب‌های قصه کلمات سختی دارند که بچه‌ها نمی‌فهمند.

ک تصویرگری چه؟

گلستان: تصویرگری‌ها خیلی خوند و هنرمندان تصویرگر خیلی خوب در این زمینه کار کرده‌اند.

ک حرف دیگری ندارید؟

گلستان: امید دارم مردم از این کتاب خوششان بیاید. این کتاب هیچ ادعایی جز تقدیم چندلحظه سرخوشی به خواننده ندارد.

